مجلـه زبـان و ادبیـات فارسـی
س ۴ ـ ش ۱۱ ـ تابـستان ۸۷

تحول و تعالی اندیشهٔ دنیای آرمانی در شعر فروغ فرخزاد

رضا صادقی شهپر[۱]
مربی دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد همدان

چکیده

اندیشهٔ دنیای آرمانی و آرزوی دستیابی به زندگی جاوید و سرشار از آرامش و کامیابی، اندیشه‌ای بسیار دیرین بوده که ذهن بشر را از دیرباز به خود مشغول داشته است و در پی چنین باوری، بسیاری از نویسندگان و شاعران، به شیوه‌های گوناگون، در آثار خویش بدان پرداخته‌اند.

این مقاله به بررسی چگونگی نمود اندیشهٔ دنیای آرمانی در شعر فروغ فرخزاد می‌پردازد و نشان می‌دهد که شاعر در اشعار خود به سبب ناخرسندی و نفرت از دنیای واقعیت و درشتناکی‌ها و ناکامی‌های آن و در آرزوی رهایی از این همه ناگواری، به آفرینش دنیایی سراسر شکوه و آرامش و کامرانی، در فراسوی واقعیت پرداخته است. همچنین نگارنده بر این باور است که اندیشهٔ یاد شده، همواره در اشعار فروغ به یکسان بازتاب نیافته و همگام با تحوّل و پختگیِ اندیشه و شعرش، او در اندیشهٔ دنیای آرمانی هم به نوعی تعالی دست یافته است.

کلیدواژه‌ها: فروغ فرخزاد، دنیای واقعیت، ناخرسندی، دنیای آرمانی، جاودانگی.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۱۱/۷
تاریخ پذیرش مقاله: ۸۷/۴/۲۴

Email: reza_sadeghishapar@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان.

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

تصوّر وجود دنیایی آرمانی در آن سوی واقعیت، بسیار دیرین است و دست کم به افلاطون، فیلسوف یونانی، می‌رسد (cuddon 1979: 673, Chadwick 1971:3) که عالم مُثل را عالم حقیقت می‌دانست. فلوطین، بنیان‌گذار فلسفهٔ نوافلاطونی، هم به این موضوع اشاره کرده است که «محسوسات، دارای وجود حقیقی نیستند و عالم، جز سایه‌ای از خدا و انعکاسی از او نیست» (پورنامداریان ۱۳۷۵: ۹۱). «این اعتقاد در قرن هجدهم به وسیلهٔ سوئدنبرگ،[1] فیلسوف سوئدی، گسترش یافت و در قرن نوزدهم با افول ایمان مسیحی و جست‌وجویِ راه‌هایی برای گریز از رنج‌ها و ناکامی‌های دنیای واقعیت، این تفکر به وجود آمد که دستیابی به جهان آرمانی نه از طریق دین و عرفان، بلکه به وسیلهٔ شعر ممکن است» (Chadwick 1971: 3) و شارل بودلر ـ شاعر پیشرو سمبولیست‌های قرن نوزدهم فرانسه ـ نوشت «از طریق شعر است که روح، شکوه و زیبایی آن سوی گور را مشاهده می‌کند.» (cuddon 1979: 673)

سمبولیست‌ها بر این باور بودند که شاعر با قدرتی که دارد می‌تواند دنیای آرمانی نهفته در آن سوی واقعیت را ببیند و از آن خبر دهد و به همین سبب می‌کوشیدند چنین دنیای باشکوهی را در اشعارشان بیافرینند و القا کنند. البته چنین دیدگاهی را در ادبیات عرفانی گذشتهٔ ایران و نگرش بدبینانهٔ عرفا و صوفیه به دنیا ـ که همهٔ مظاهر هستی را مجازی و سایه‌هایی از حقیقت می‌دانستند و بر این باور بودند که برای شناخت حقیقت، باید از ظواهر و محسوسات گذر کرد ـ نمی‌توان نادیده انگاشت، چرا که «تمام مظاهر وجود از نظر صوفیه جلوه‌های حق‌اند و آنچه ما با حواس خود درک می‌کنیم، سایه‌های حقیقت‌اند. بنابراین، وجود آنها مجازی است» (پورنامداریان ۱۳۷۵: ۹۰). همچنین آبشخور بسیاری از قصّه‌های پری‌وارِ جهان

---

1. swedenborg

Archive of SID

www.SID.ir

را باید همین اندیشهٔ جاودانگی و آرزویِ زیستن در دنیایی پر از آرامش و کامیابی و نیز ملال و دلزدگی از رنج‌ها و ناگواری‌های جهان واقعیت دانست. از این روست که بیشتر این‌گونه قصّه‌ها، به رویارویی قهرمان قصّه با پری‌پیکر و پیوند و آمیزش آن دو با هم و سرانجام، سفر به دنیای جاودانگی می‌انجامد و بدین‌گونه، آدمی را در دنیایی فراواقعی با آرزوهای دیرینش هم‌آغوش می‌کند.(۱)

در پرتوِ چنین اندیشه‌ای است که بسیاری از شاعران و نویسندگان در آثار خود به شیوه‌های گوناگون به آفرینش و القای دنیای آرمانی پرداخته‌اند و در این میان، فروغ فرخزاد هم از آن برکنار نمانده است.

فروغ و اندیشهٔ جهان آرمانی

اندیشهٔ دنیای آرمانی فروغ در شعرهای «رویا»، «دیوار»، «به علی گفت مادرش روزی» و «کسی که مثل هیچکس نیست»، بازتاب یافته و شاعر در اندیشهٔ رسیدن به آرامش جاوید و رهایی از رنج‌ها و ناکامی‌های جهان واقعیت، دنیایی فراواقعی و سراسر زیبایی و آرامش را در این شعرها آفریده است.

شعر «رویا» فضایی رویایی و خیالی دارد و بازگویی رویای دخترکی ـ خود شاعر ـ است که در خیال خویش، چشم به راه شهزادهٔ شهر زیبایی‌هاست که روزی از دوردست‌ها خواهد آمد و او را به شهر آرزوها و زیبایی‌ها خواهد برد:

بی‌گمان روزی ز راهی دور
می‌رسد شهزاده‌ای مغرور
می‌خورد بر سنگفرش کوچه‌های شهر
ضربهٔ سمّ ستور بادپیمایش
می‌درخشد شعلهٔ خورشید
بر فراز تاج زیبایش.
(فروغ ۱۳۷۶: ۱۷۵ـ۱۷۶)

Archive of SID

www.SID.ir

سرانجام شهزادهٔ رویاهای دخترک از راه می‌رسد و او را به سفر به شهر زیبایی‌ها و قصرهای باشکوه فرا می‌خواند:

ای دو چشمانت رهی روشن به سوی شهر زیبایی
ای نگاهت باده‌ای در جام مینایی
آه بشتاب ای لبت همرنگ خونِ لالهٔ خوشرنگ صحرایی
ره بسی دور است
لیک در پایان این ره... قصر پر نور است.

(فروغ ۱۳۷۶: ۱۷۸)

و دخترک پا بر رکاب شهزاده می‌نهد و همراه او از «شهر غمگین» خویش سفر می‌کند:

می‌نهم پا بر رکاب مرکبش خاموش
می‌خزم در سایهٔ آن سینه و آغوش
می‌شوم مدهوش...
می‌کشم همراه او زین شهر غمگین رخت.

(همان: ۱۷۸)

در شعر «دیوار» هم شاعر خود را در این دنیا همچون زندانی‌ای می‌بیند و در پی گریز از این زندان و گشودنِ «راهِ شهر آرزوها» است و می‌خواهد در دنیای «آرامش جاوید» رخنه کند:

عاقبت یک روز
می‌گریزم از فسون دیدهٔ تردید
می‌تراوم همچو عطری از گل رنگین رویاها
می‌خزم در موج گیسوی نسیم شب
می‌روم تا ساحل خورشید
در جهانی خفته در آرامشی جاوید
نرم می‌لغزم درون بستر ابری طلایی‌رنگ
پنجه‌های نور می‌ریزد به روی آسمان شاد
طرح بس آهنگ.

(همان: ۲۲۴)

Archive of SID

www.SID.ir

در این دو شعر از مجموعهٔ «دیوار»، شاعری خسته و درمانده از تلخی‌ها و ناگواری‌های دنیای واقعیت را می‌بینیم که آشکارا آروزی قدم نهادن در دنیایی پر از آرامش و شکوه و زیبایی را دارد تا بتواند در آنجا آزاد و به دور از رنج‌ها و دشواری‌ها به کام خویش برسد.

اندیشهٔ دنیایِ آرمانیِ سراسر آرامش و کامجویی در شعرِ «به علی گفت مادرش روزی» از مجموعهٔ «تولدی دیگر» هم نمود یافته است، با این تفاوت که در آن دیگر مانند «رویا» و «دیوار»، شاعر آشکارا از دنیای واقعی اظهار ملال و دلزدگی نمی‌کند و آرزوی زیستن در دنیایی دیگر را ندارد، بلکه بیشتر می‌کوشد چنین دنیای باشکوهی را بیافریند و آن را از راه توصیفات شعری القا کند. او آرزوی دیرین خود را از دیدگاه و با زبانِ کودکی ـ علی کوچیکه ـ باز می‌گوید و بدین‌گونه به شیوه‌ای نمادین در پی القای اندیشهٔ دنیای آرمانی است و نفرت و بدبینی‌اش را نسبت به واقعیت آشکار می‌کند.

شعرِ یادشده که به زبانی عامیانه و بسیار صمیمی سروده شده، داستان خوابِ دیدن «علی کوچیکه» است. علی کوچیکه پس از آنکه یک شب ماهی‌ای را در خواب می‌بیند، شیفتهٔ او می‌شود و پس از توصیف‌های ماهی از دنیای زیر آب و زیبایی‌های آن، دعوتش را برای سفر به دریا می‌پذیرد و به او می‌پیوندد. این شعر در نگاه نخست با دنیای کودکانهٔ شخصیت داستان یعنی علی کوچیکه، سخت هماهنگی دارد و از آنجا که در عالم رویا می‌گذرد، با اندیشهٔ بازنموده در آن نیز مناسبتی عجیب یافته است و در سطح دیگرش، آن‌گاه که نمادها بازکاوی می‌شوند، شعری است که اندیشه‌ای بزرگ و دیرین را در خود نهفته دارد و در حقیقت، بازتاب و برساختهٔ ذهن و اندیشهٔ شاعری است که حرف‌های خود را بر زبان کودکی نهاده و با این زبان کودکانه، از دنیای رویایی خویش پرده برمی‌دارد و نفرتش را از واقعیت آشکار می‌کند و در فراسوی واقعیت، در پی پناهگاهی است

Archive of SID

www.SID.ir

تا در آنجا از این همه رنج و ناکامی بیاساید.

اندیشهٔ بازتاب‌یافته در این شعر را از جهاتی می‌توان با اندیشهٔ دنیای آرمانی سمبولیست‌های قرن نوزدهم فرانسه و جست‌وجوی راه‌هایی برای گریز از سختی‌های دنیای واقعیت و نفرت از آن، در پیوند دانست. در این جنبه از سمبولیسم که سمبولیسم متعالی[1] نامیده می‌شود، «تصاویر عینی و محسوسات، نمادهای جهانی معنوی و آرمانی‌اند که جهان واقعی، تنها سایه و جلوه‌ای ناقص از آن است» (cuddon 1979: 672). بنابراین، می‌توان گفت که سمبولیسم متعالی کوششی است برای رخنه در ماورای واقعیت و بنای دنیایی آرمانی و به دور از هرگونه رنج و ناکامی، آن‌چنان‌که انسان آرزومند است و به گفتهٔ کولریج، «نشان دادن باقی از طریق فانی است.» (ولک و وارن ۱۳۸۲: ۲۱۱)

شاعران سمبولیست که انسان را در این دنیا تبعیدی و زندانی می‌دانستند، در اشعار خود به آفرینش دنیایی که در باورشان سراسر شکوه و آرامش و کامیابی بود، دست می‌زدند و می‌کوشیدند آن را از راه تصاویری محسوس و نمادین به خواننده القا کنند. از همین رو بود که «بودلر و پیروانش، شاعر را فردی پیش‌گو و غیب‌بین[2] می‌خواندند و معتقد بودند که فقط شاعر، از راه قدرت غیب‌بینی‌یی که از سوی خداوند به او هدیه شده قادر است جوهرهٔ پنهان دنیای آرمانی را در فراسوی واقعیت ببیند و از آن خبر دهد، و بنابراین، وظیفهٔ شاعر، خلق این دنیای آرمانی به شیوه نمادین است» (cuddon 1979: 673). شاعر انگلیسی، فیلیپ سیدنی (۱۵۸۶ـ۱۵۵۴) هم در پرتو چنین اعتقادی، شاعر را یک «آفریننده» ـ البته آفرینندهٔ جهانی برتر ـ می‌دانست و بر این باور بود که همین صفت، او را از دیگران متمایز می‌کند. سیدنی باور داشت تنها شاعر است که می‌تواند با قوهٔ ابداع خود، جهانی

---

1. Trancendental Symbolism
2. Voyant

Archive of SID

www.SID.ir

برتر از جهان واقعیت بیافریند. او در جایی می‌گوید: «عالم طبیعت، برنجین است و فقط شاعران جهانی زریّن می‌آفرینند.» (دیچز ۱۳۷۹: ۱۱۰)

بنابراین سمبولیسم متعالی و اعتقاد به دنیای آرمانی، در حقیقت در ناخرسندی و گریز از واقعیت و ناکامی‌های آن ریشه دارد و می‌خواهد دنیایی را بنا کند که در آن به آسانی و به دور از هرگونه رنج و ناگواری، بتوان به آرزوهای دور و دراز بشری ـ که در این جهان دستیابی به آنها ممکن نیست ـ دست یافت. در پی همین اعتقاد است که محسوسات و عالم طبیعت، از سوی شاعر به گونهٔ نمادی از دنیای ماورای طبیعت به کار گرفته می‌شود تا بتواند از این راه، جهانی برتر را خلق و القا کند.

باتوجه به مطالبی که گفته شد، چند ویژگی آشکارا در شعرِ «به علی گفت مادرش روزی» دیده می‌شود که عبارتند از:

الف ـ نفرت و بدبینی نسبت به جهان واقعیت

شاعر در آرزوی رهایی از رنج و ناگواری دنیای کنونی و سکون و دلمردگی آن، در شعر «به علی گفت مادرش روزی»، چهره‌ای زشت و منفور از دنیا را به نمایش می‌گذارد. او از بیهودگی دنیا و آدم‌هایی که در لجنزارِ روزمرگی، ابتذال و مسخ‌شدگی به سر می‌برند، با زبان سادهٔ کودکانه پرده برمی‌دارد و بدین‌گونه نفرتش را از آن آشکار می‌کند و دنیایی پاک و عاری از این همه بیهودگی و رنج را آرزو می‌کند:

ماهی تو آب می‌چرخه و ستاره دست چین می‌کنه
اونوخ به خواب هر کی رفت
خوابشو از ستاره سنگین می‌کنه
می‌برتش می‌برتش
از توی این دنیایِ دلمردهٔ چاردیواریا
نق‌نق نحس ساعتا، خستگیا، بیکاریا

Archive of SID

www.SID.ir

دنیای آشِ رشته و وراجی و شلختگی
درد قولنج و درد پر خوردن و درد اختگی...
دنیای صبح سحرا
تماشای دار زدن
نصف شبا
رو قصهٔ آقا بالاخان زار زدن...
می‌برتش می‌برتش از توی این همبونهٔ کرم و کثافت و مرض
به آبیای پاک و صاف آسمون می‌برتش
به سادگی کهکشون می‌برتش.

(فروغ ۱۳۷۶: ۳۹۴ـ۳۹۶)

ب ـ آفرینش و القای دنیای آرمانی نمادین از راه توصیف

در شعر «به علی گفت مادرش روزی»، دریا نماد دنیای آرمانی شاعر است و آرزوهایش در آنجا تحقّق می‌یابند؛ دنیایی که در آن، از تلخی‌ها و ناگواری‌های واقعیت خبری نیست و به تعبیر بودلر:

آنجا همه چیز نظم است و زیبایی
شکوه و آرامش و کامرانی[۲]

(سیّدحسینی ۱۳۸۱، ج ۲: ۵۸۰)

در این شعر، فروغ از زبان ماهی به توصیف دنیای زیبای زیر آب می‌پردازد. ماهی که «علی کوچیکه» را به سفر دعوت می‌کند و خواهان پیوستن او به دریا و رهایی از دنیای ناگوار و زشت چهرهٔ واقعیت است، پس از پرده‌برداشتن از زشتی و پلشتی‌های واقعیت، از دنیای باشکوه و پر از آرامش درون دریا و سرزمین همیشه سبز آن و «قصرهای صدف» و «دالان‌های نور» بی‌پایانِ موجود در آنجا خبر می‌دهد. در حقیقت، این صدا، صدای خود شاعر است که شنیده می‌شود و او بدین‌گونه در پی آفرینش و القای آرمانشهرِ برساختهٔ ذهن خویش است و آرزوی دستیابی به آن همه زیبایی و شکوه را در سر می‌پرورد:

Archive of SID

www.SID.ir

من توی اون تاریکیای ته آبم به خدا
حرفمو باور کن علی
ماهی خوابم به خدا
دادم تمام سرسرا رو آب و جارو بکنن
پرده‌های مرواری رو
این رو و اون رو بکنن
به نوکرای باوفام سپردم
کجاوهٔ بلورمم آوردم
سه چار تا منزل که از اینجا دور بشیم
به سبزه‌زارای همیشه سبزِ دریا می‌رسیم
به گله‌های کف که چوپون ندارن
به دالونای نور که پایون ندارن
به قصرای صدف که پایون ندارن.

(فروغ ۱۳۷۶: ۳۹۶ و ۳۹۷)

ج ـ شیفتگی به دنیای آرمانی و تلاش برای رخنه‌کردن در آن

«علی کوچیکه» پس از آنکه ماهی را در خواب می‌بیند، شیفتهٔ او می‌شود و به دنیای دیگر ـ دنیای آرمانی ـ دل می‌بندد:

علی کوچیکه
محو تماشاش شده بود
واله و شیداش شده بود...
شب مث هر شب بود و چن شب پیش و شب‌های دیگه
اموعلی
تو نخ یه دنیای دیگه

(همان: ۳۸۹ و ۳۹۱)

«علی کوچیکه» در پی شیفتگی‌اش به دریا و دعوت ماهی از او برای سفر به دنیای شکوهمند زیرِ آب، دچار کشمکشی درونی می‌شود و در اینکه به او بپیوندد

Archive of SID

www.SID.ir

یا نه، در تردید است (ر.ک به: فروغ ۱۳۷۶: ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵)، اما در نهایت، پس از خواهش‌های پی‌درپیِ ماهی و توصیفاتش از سرزمین دریایی، به او می‌پیوندد و با او درمی‌آمیزد:

آب یهو بالا اومد و هلفی کرد و تو کشید
انگار که آب جفتشو جُست و تو خودش فرو کشید
(همان: ۳۹۷ و ۳۹۸)

همان‌گونه که پیش‌تر هم گفتیم، رویارویی قهرمان قصه با پری‌پیکر دریایی (یا دختر شاه پریان) و شیفتگی‌اش به او و آمیزش با هم و سرانجام، سفرشان به دنیای بی‌مرگی و جاودانگی، از جمله ویژگی‌هایی است که در قصه‌های پری‌وار جهان، بیش و کم به یکسان دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که پایه و اساس پرداخته‌شدن چنین قصه‌هایی، همان اندیشهٔ دیرین دستیابی به زندگی جاوید و کامیابی و آرامش همیشگی و تحقق بخشیدن به آرزوهای دور و درازِ آدمی بوده باشد که بشر از زمان‌های بسیار دور با آن می‌زیسته است.

با این وصف، در شعر فروغ نیز، دریازدگی «علی کوچیکه» و شیفتگی‌اش به ماهی و پیوستن و آمیختن با او می‌تواند از همین‌گونه باشد و این احتمال زمانی قوّت بیشتری می‌یابد که در طی داستان نیز یکی دو بار نیز به پری‌زادبودن ماهی و شباهتش با دختر شاه پریان اشاره می‌شود (ر.ک. به: همان: ۳۸۹)، امّا از همهٔ اینها که بگذریم، نگارنده بر این باور است که آنچه اهمیت دارد اندیشه‌ای است که شاعر در این شعر بیان کرده و بدین‌گونه در پی بنای دنیای آرمانی و القای اندیشهٔ آرمان‌شهر خویش برآمده است. او قهرمان داستانش را در یک دنیای فراواقعی ـ دریا ـ و به دور از هیاهوی دنیای واقعیت، با امیال و آرزوهای دیرین و دست‌نیافتنی‌اش، هم‌آغوش کرده و جاودانگی، آرامش و کامیابی بی‌زوال را ـ اگر نه در واقعیت، دست کم در عالم رویا و خیال ـ به او هدیه کرده است.

ردپای اندیشهٔ دنیای آرمانی را در شعر «کسی که مثل هیچکس نیست» از

Archive of SID

www.SID.ir

مجموعهٔ «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» هم می‌توان دید. در این شعر، شاعر از آمدن کسی سخن می‌گوید که «مثل هیچکس نیست»؛ «کسی بهتر» که می‌تواند کارهای دشوار و غیرممکن بسیاری را انجام دهد:

کسی می‌آید
کسی می‌آید
کسی دیگر
کسی بهتر
کسی که مثل هیچکس نیست، مثل پدر نیست، مثل انسی
نیست، مثل یحیی نیست، مثل مادر نیست
و مثل آن کسی است که باید باشد.
(فروغ ۱۳۷۶: ۴۵۷)

او کسی است که شبیه هیچ یک از آدم‌های دور و بر شاعر و دیگران و دیگرتران نیست که از همه چیز ـ جز خویشتن‌شان ـ فارغ و آسوده‌اند، بلکه همیشه و در همه حال با مردم و یکدل و یکرنگ با آنهاست و از دردها و غم‌هایشان جدا نیست:

کسی می‌آید
کسی می‌آید
کسی که در دلش با ماست، در نفسش با ماست، در
صدایش با ماست.
(همان: ۴۶۱)

و سرانجام، او کسی است که می‌آید و همه‌چیز را میان مردم قسمت می‌کند و سهم همه را می‌دهد:

کسی از آسمان توپخانه در شب آتش‌بازی می‌آید
و سفره را می‌اندازد
و نان را قسمت می‌کند
و پیسی را قسمت می‌کند

Archive of SID

www.SID.ir

و باغ ملی را قسمت می‌کند
و شربت سیاه سرفه را قسمت می‌کند
و روز اسم‌نویسی را قسمت می‌کند
و نمرهٔ مریضخانه را قسمت می‌کند
و چکمه‌های لاستیکی را قسمت می‌کند
و سینمای فردین را قسمت می‌کند
و سهم ما را هم می‌دهد.
(فروغ ۱۳۷۶: ۴۶۱ و ۴۶۲)

در این شعر، فروغ هنوز هم اندیشهٔ دنیای آرمانی را کنار ننهاده و همچنان در آرزوی دستیابی به دنیایی سرشار از عدالت و شکوه و کامیابی است، امّا تفاوتی که میان آرمان‌شهر موردنظرِ شاعر در این شعر با سه شعر پیشین ـ «رویا»، «دیوار» و «به علی گفت مادرش روزی» ـ دیده می‌شود، این است که شاعر، دستیابی به آن را دیگر نه در یک دنیای خیالی و موهوم، بلکه در همین دنیای واقعی جست‌وجو می‌کند. او که در شعرهای پیشین، در عالم خیال و رویا به دنبال آرمان‌شهر خویش بود، اکنون از آن دنیایِ آرمانیِ خیالی و موهوم بیرون آمده و با امیدی دو چندان، بنای آن را در همین جا آرزو می‌کند و آرامش و آسایش حقیقی را برای آدم‌های درمانده و رنجور جامعه می‌خواهد.

اگر سیر رشد و تکامل شعر و اندیشهٔ فروغ را به دو مرحلهٔ کاملاً متفاوت ـ امّا منطقی ـ پیش و پس از «تولدی دیگر» تقسیم کنیم[۳]، شاهد دو نوع اندیشه در اشعار او خواهیم بود: اول، اندیشه‌ای که به طور کامل شخصی و رمانتیک است و از حد سوزِ ناله‌های عشق جسمانی و هوس‌آلود و گاه فریادهای عصیانگرانه فراتر نمی‌رود و در مجموعه‌های «اسیر»، «دیوار» و «عصیان» به آنها برمی‌خوریم. در این مجموعه‌ها با شاعری روبه‌روییم که بازگوکنندهٔ دردهای شخصی و احساسات زنانه و عاشقانهٔ خویش است و با وجود تازگی و جسارتی که در آن هست، عمق

Archive of SID

www.SID.ir

و ژرفای چندانی ندارد و حتی عصیانش هم سطحی و ناپایدار است و قادر به فروریختن بنیان اندیشه‌های بسته و تعصب‌آلود حاکم بر جامعه نیست و خواننده را هم برنمی‌انگیزد. دوم، اندیشه‌ای کاملاً انسانی و پویا و انسان‌مدار که بازتاب‌دهندهٔ دردها و دغدغه‌های شاعری است که انسانی و جهانی می‌اندیشد و نگران زوال و مسخ‌شدگی انسان و ارزش‌های انسانی است. دو مجموعهٔ «تولدی دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، چنین رسالتی را بر دوش می‌کشند. فروغ با «تولدی دیگر»، در حقیقت دوباره متولد می‌شود و از اندیشه‌های رمانتیک و سطحی مجموعه‌های پیشین بیرون می‌آید، نگاهش به انسان و هستی، یکسره دگرگون می‌شود و بدین‌گونه از «منِ» شخصی و رمانتیک، فراتر می‌رود و به «من اجتماعی» و بالاتر از آن به «من انسانی و جهانی» می‌رسد و همهٔ شعرش به انسان و مسائل و دغدغه‌های انسانی معطوف می‌شود و پیوسته نگران انسان و انجماد و سکون و ابتذال و ویرانی او در رویارویی با صنعت و مدرنیسم و جدا شدن و بریدن از طبیعت و سنّت است. این جهش و تعالی اندیشه، همان چیزی است که به نظر نگارنده، فروغ را بالاتر از بسیاری از شاعران هم‌عصرش می‌نشاند، چرا که اگر برخی از آنها غرق در بی‌دردی‌های خویش‌اند و نمی‌توانند از خویشتن خویش بیرون بیایند و بعضی دیگر هم ـ حتی مردمی‌ترینشان ـ که از لاک خویشتن بیرون آمده‌اند، در همان محدودهٔ اجتماع و جامعهٔ خویش فرو مانده‌اند ـ که باز هم البته ستایش‌انگیز است ـ و اشعارشان، بیشتر جنبهٔ سیاسی اجتماعی یافته و بیانگر برخی افکار حزبی‌شان ـ دست کم در یک دوره ـ شده است، امّا فروغ در این میان از گونه‌ای دیگر است و فراتر و به دور از همهٔ این وابستگی‌ها و حزب‌اندیشی‌ها، به انسان و زوال انسان می‌اندیشد و در این رویکرد انسانی و اندیشیدن به رهایی انسان، شعر او هیچ‌گاه از عاطفه تهی نمی‌ماند و مانند بسیاری از اشعار معاصرانش، با شعارگویی‌ها و تحلیل‌های سیاسی اشتباه نمی‌شود!

Archive of SID

www.SID.ir

باتوجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد در شعر «کسی که مثل هیچ‌کس نیست»، در اندیشهٔ دنیای آرمانیِ شاعر هم نوعی تحول و تعالی رخ داده و همگام با تحول و پختگی اندیشه و شعر او، نگاهش نسبت به این موضوع نیز کاملاً دگرگون شده است؛ چرا که از یک سو، شاعر، آن دنیای آرمانیِ خیال‌پرداخته و موهوم شعرهای «رویا»، «به علی گفت مادرش روزی» و «دیوار» را رها کرده است و بنای دنیای آرمانی‌اش را در همین دنیای واقعیت جست‌وجو می‌کند، به گونه‌ای که زمینه و عناصر آن نیز در این شعر تغییر کرده و با سه شعر یاد شده متفاوت است، امّا در شعر «کسی که مثل هیچکس نیست»، مکان و عناصر چنین دنیایی هرچه ملموس‌تر و شناخته شده‌تر است و در حقیقت، همان جایی است که خود شاعر نیز یکی از افرادِ آن به شمار می‌آید و دردها و دغدغه‌هایش نیز همان فقرها و مظلومیت‌های آدم‌ها و زوال و ویرانی انسان‌هاست و حتّی دیگر، قهرمان قصّه‌اش هم، چون «شهزاده شهر آرزوها» دست‌نیافتنی نیست، بلکه کسی است که از میان اجتماع و جامعهٔ شاعر برمی‌خیزد و با آنکه شبیه هیچکس نیست، امّا از همین «آسمان توپخانه» می‌آید. از سوی دیگر، شاعر در این شعر از فردگرایی و در اندیشهٔ رهایی و آسایش خویش بودن و تنها خزیدن در آغوشِ دنیایِ شکوه و زیبایی و کامرانی ـ آن گونه که در سه شعر پیشین دیدیم ـ بیرون آمده است و بهره‌مندی از آرامش و رهایی و کامیابی و همهٔ زیبایی‌های موجود در دنیای آرمانی را برای همه، آن‌هم به‌طور یکسان، می‌خواهد و شگفت‌تر اینکه در این نصیب و تمتّع، دیگران را پیش‌تر از خود می‌نشاند:

و سفره را می‌اندازد
و نان را قسمت می‌کند...
و درخت‌های دختر سید جواد را قسمت می‌کند
و هرچه را که باد کرده باشد قسمت می‌کند
و سهم ما را هم می‌دهد.
(فروغ ۱۳۷۶: ۴۶۱ و ۴۶۲)

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه

اندیشهٔ دنیای آرمانی و آرزوی دستیابی به آن، در شعرهای «رویا»، «دیوار»، «به علی گفت مادرش روزی» و «کسی که مثل هیچکس نیست» از مجموعه اشعار فروغ فرخزاد دیده می‌شود، اما چگونگی بازتاب این اندیشه در همهٔ آنها یکسان نیست. در «رویا» و «دیوار»، شاعر، آشکارا و نه چندان جدّی، تنها رفتن به دنیایی پر از آرامش و کامیابی و رهایی از ناگواری‌های واقعیت را آرزو می‌کند. در شعر «به علی گفت مادرش روزی»، با شیوه‌ای کاملاً متفاوت و به شکلی نمادین بدان می‌پردازد و از طریق توصیفاتی که از دنیای دریا و زیبایی‌های آن می‌کند و نفرتی که نسبت به جهان واقعیت نشان می‌دهد، می‌کوشد چنین دنیای باشکوهی را خلق و القا کند و در فرجام نیز پا در آن می‌نهد و با آرزوهای دیرینه‌اش، در عالم خیال هم‌آغوش می‌شود. امّا در شعر «کسی که مثل هیچکس نیست» تحوّلی بنیادین در این اندیشهٔ شاعر رخ می‌دهد؛ بدین‌گونه که دنیای آرمانی خیالی و موهوم شعرهای پیشین را رها می‌کند و می‌خواهد که چنین دنیایی را در جهان واقعیت بنا کند و امیدوارانه آرزو می‌کند که آرامش و کامیابی و عدالت، نه در دنیای خیالی ساختهٔ ذهن، بلکه در همین اجتماع و جامعهٔ در حال ویرانی و ابتذالی که انسان در آن هویّت و ارزش انسانی‌اش را از دست داده، برقرار شود. و این، در حقیقت تعالی و تکاملی است که همگام با تحول و تکامل شعر و اندیشهٔ شاعر، در اندیشهٔ دنیای آرمانی او هم رخ داده است.

پی‌نوشت

۱ـ از نمونه‌های شناخته شدهٔ قصه‌های پری‌وار در ادبیات ملل دیگر، یکی داستان «اوسیان» (Ossian)، شاعر افسانه‌ای ایرلندی و جنگاور گروه پهلوانی «فیانا» (Fianna) در قرن سوم میلادی است که پس از رویارویی و آمیزش با شاه‌دخت پریان، هر دو به دنیای جاوید سفر می‌کنند. (jones 1995: 172) و دیگر، داستان مشهور «اوراشیما» از جمله قصه‌های ژاپنی است که در آن، «اوراشیما» به هنگام صید در دریا با لاک‌پشت بزرگی

Archive of SID

www.SID.ir

روبه‌رو می‌شود و در همان لحظه، لاک‌پشت به شکل زنی زیبا درمی‌آید و پس از آمیزش با هم به جزیرهٔ «هورایی» (Horai) ـ سرزمین جاودانگی ـ می‌روند. (تاواراتانی ۱۳۸۱: ۶۹)

در ادب فارسی و آثار کهن ادبی ایران هم این گونه داستان‌ها را می‌توان دید؛ از جمله رویارویی بهرام چوبین با گوری به هنگام شکار و راندن در پی گور و در نهایت مهمان شدن در قصر زنی زیبارو. (فردوسی ۱۳۷۴، ج ۸: ۳۹۹ـ۴۳۰) و شبیه این داستان، در منظومهٔ *همای و همایون*، رویارویی همای با یک گور به هنگام شکار است (خواجوی کرمانی ۱۳۷۰: ۲۸۷ـ۲۹۱) و نیز از همین‌گونه است فرجامِ رازآلود بهرام گور در *هفت پیکر* که در پی گوری، داخل غاری می‌رود و دیگر از او خبری نمی‌شود. (نظامی گنجوی ۱۳۷۷: ۳۴۸ـ۳۵۳)

همچنین دربارهٔ قصه‌های پری‌وار عامیانه نگاه کنید به:

ـ انجوی شیرازی، ابوالقاسم. ۱۳۸۲. *گل به صنوبر چه کرد (قصه‌های ایرانی)*. چ ۳. تهران. امیرکبیر. ص ۲۴۱ و ۵۳۱.

ـ افشاری، مهران و مداینی، مهدی. ۱۳۷۷. *هفت لشگر (طومار جامع نقّالان)*. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ص ۹۵.

ـ درویشیان، علی اشرف. ۱۳۸۱. *فرهنگ افسانه‌های مردم ایران*. ج ۵. چ ۲. تهران: نشر کتاب و فرهنگ. ص ۲۸۹ و ۵۲۵.

ـ محجوب، محمدجعفر. ۱۳۸۲. *ادبیات عامیانهٔ ایران (مجموعه مقالات دربارهٔ افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران)*. به کوشش حسن ذوالفقاری. ج ۲. چ ۱. تهران: چشمه. ص ۸۱۷.

ـ میرنیا، سیدعلی. ۱۳۶۹. *فرهنگ مردم (فولکلور ایران)*. چ ۱. تهران: پارسا. ص ۳۱۵.

۲ـ شعر «دعوت به سفر» بودلر، دنیای آرمانی سراسر شکوه و کامرانی را در آن سوی واقعیت تصویر و القا می‌کند و بخش‌هایی از این شعر در زیر می‌آید:

دخترم، خواهرم / بیندیش چه صفایی دارد / به آنجا رفتن، با هم زیستن / با فراغت عشق ورزیدن / آنجا همه چیز نظم است و زیبایی / شکوه و آرامش و کامرانی / سقف‌های باشکوه / آینه‌های ژرف / جلال شرقی / آنجا هر چیزی / در خفا به زبان شیرینِ زادبومش / با روح سخن خواهد گفت. (سیدحسینی ۱۳۸۱، ج ۲: ۵۸۰)

۳ـ تقسیم شعر فروغ به دو مرحله پیش و پس از «تولدی دیگر» ـ که البته مرتبط با

Archive of SID

www.SID.ir

هم و مکمل هم‌اند ـ و اعتقاد به وجود دو چهره «شخصی و رمانتیک» و «اجتماعی و انسانی» در شعر وی، باتوجه به اظهار تأسف شاعر به سبب انتشار کتاب‌های «اسیر»، «دیوار»، و «عصیان» (چرا که پس از انتشار مجموعه «تولدی دیگر» می‌گوید: «من در آن سه کتاب فقط یک بیان‌کنندهٔ ساده از دنیای بیرونی بودم. در آن زمان شعر در من حلول نکرده بود...» (جلالی ۱۳۷۵: ۱۸۸))، عقیده‌ای گزافه و بیراه نیست. چنان‌که کسانی چون دکتر حمید زرین‌کوب و محمد مختاری هم چنین نظری دارند که البته محمد مختاری قایل به سه مرحله ـ پیش از تولدی دیگر، نیمه اول تولدی دیگر، و نیمه دوم تولدی دیگر به بعد ـ است.

برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این گونه تقسیم‌بندی‌ها نگاه کنید به:

ـ زرین‌کوب، حمید. ۱۳۵۸. *چشم‌انداز شعر نو فارسی*. چ ۱. تهران: توس. ص ۱۹۶ـ۲۰۶.

ـ مختاری، محمد. ۱۳۷۱. *انسان در شعر معاصر*. چ ۱. تهران: توس. ص ۵۶۷ـ۵۶۸.

کتابنامه

پورنامداریان، تقی. ۱۳۷۵. *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*. چ ۴. تهران: علمی و فرهنگی.

تاواراتانی، ناهوکو. ۱۳۸۱. «قصهٔ اوراشیما». *کیهان فرهنگی*. س ۱۹. ش ۱۸۸.

جلالی، بهروز. ۱۳۷۵. *جاودانه زیستن، در اوج ماندن*. چ ۲. تهران: مروارید.

خواجوی کرمانی. ۱۳۷۰. *خمسه*. به تصحیح سعید نیاز کرمانی. چ ۱. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.

دیچز، دیوید. ۱۳۷۹. *شیوه‌های نقد ادبی*. ترجمهٔ محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی. چ ۵. تهران: علمی.

سیّدحسینی، رضا. ۱۳۸۱. *مکتب‌های ادبی*. چ ۱۱ (چاپ اول تحریر جدید). تهران: نگاه.

فردوسی. ۱۳۷۴. *شاهنامه* (براساس چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان. چ ۲. تهران: قطره.

Archive of SID

www.SID.ir

فروغ فرخزاد. ۱۳۷۶. *دیوان اشعار*. با مقدمهٔ بهروز جلالی. چ ۵. تهران: مروارید.
نظامی گنجوی. ۱۳۷۷. *هفت پیکر*. تصحیح و حواشی حسن وحیددستگردی. بـه کوشـش سعید حمیدیان. چ ۳. تهران: قطره.
ولک، رنه و وارن، آوستن. ۱۳۸۲. *نظریهٔ ادبیات*. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهـاجر. چ ۲. تهران: علمی و فرهنگی.

منابع انگلیسی

Chadwick, Charles. 1971. *Symbolism*. Great Britain.
Cuddon, J. A. 1979. *A Dictionary of Literary Terms*. Penguin Books.
Jones, Alison. 1955. *Larousse Dictionary of World Folklore*. Larousse Plc.

Archive of SID

www.SID.ir